نگاهى گذرا به زندگى بزرگان

آيه الله حاج آقا مصطفى خمينى(ره)

سيد محمدرضا حسينى

شـنـيدن وصف كمال عالمان دين, خوش است. در اين جا سخن از عالمى اسـت ژرف انـديش كه خون پاك او موجى عظيم به راه انداخت و چهره او هـم چـون سـتـاره اى فـروزان در آسـمان پر فروغ ايران اسلامى درخـشيد, كسى كه آينه تمام نماى خمينى, آن عطيه الهى, بود و به گـفـتـه هـم او (امـيد آينده اسلام بود) و به سخن رهبر فرزانه و بـزرگـوار, حـضرت آيه الله خامنه اى, (او[ سيد مصطفى] به عنوان يـك چـهره برجسته در ميان طلاب, فضلا و مدرسين حوزه, معروف بود). او كه زود بار سفر بربست بر سرنوشت خود خرسند بود.

در آذرمـاه 1309هـ.ش برابر با رجب 1349ه.ق در محله الونديه شهر قـم, ام الـقـراى مسلمين, در بيت جهاد و اجتهاد فرزندى از سلاله كـوثـر ديـده به جهان گشود. پدر بزرگوارش نام جد شهيدش (مصطفى) را بـر او گـذارد. مـصطفى در 6سالگى به مكتب خانه رفت و بعد از يـك سـال وارد مـدرسه موحدى شد و بعد از پشت سر گذاشتن كلاس ششم مـشغول تحصيل علوم اسلامى و حوزوى گرديد. او با تلاش و پشت كار و اسـتـعداد خوبى كه داشت, در كم تر از سه سال, دانش هاى مقدماتى حـوزه را فـراگـرفت. او در سن 22 سالگى ازدواج كرد و به دامادى آيـه الـله مرتضى حائرى درآمد.حاج آقا مصطفى خمينى سطح عالى را در مـحـضر اساتيد برجسته اى هم چون آيه الله مرتضى حائرى, شهيد صـدوقـى, مـحـمـد جـواد اصفهانى فراگرفت و در سن 22 سالگى دوره تـخـصـصـى اصـول و فـقـه را آغاز كرد و از وجود با بركت اساتيد بـزرگـوارى مانند حضرات آيات عظام: حجت, محقق داماد, بروجردى و امـام(رحـمـه الـله عليهم) بهره مند شد و درس فلسفه را نزد علامه طباطبائى و سيد ابوالحسن رفيعى قزوينى فراگرفت.

در آن زمـان مـعمول بود كه بعضى از فضلاى حوزه در كلاس هاى خصوصى كـه كـارآمدتر بود شركت مى كردند, به همين دليل استاد شهيد نيز در درس خصوصى آيه الله ميرزا حسن بجنوردى1 شركت مى كرد.

ايشان در مباحث علمى بسيار عميق بود و مطالب علمى را از زواياى مـختلف بررسى و نقد مى كرد, از اين رو مورد توجه خاص فضلاى حوزه هـم قـرار گـرفت. حاج آقا مصطفى (روحيه تقليد نداشت و آن چه را كـه مـى شنيد نمى پذيرفت, در مسائل تامل مى كرد و با اجتهاد به پـيش مى رفت. اگر ايشان زنده بود امروز از افراد رتبه اول عالم تشيع بود).2

او در دوران جـوانى به اجتهاد رسيد. (هنوز سى سال از عمر شريفش نـگذشته بود كه جامع معقول و منقول و ديگر دانش هاى موجود حوزه بـود).3 وى قبل از عزيمت به نجف در حوزه علميه قم به درجه والاى اجـتـهـاد رسـيـد و بر كرسى تدريس نشست. آيه الله مومن در باره تـدريس وى مى گويد: (ما بخشى از منظومه آيه الله سبزوارى را در مـدرسـه حـجتيه قم نزد ايشان[ حاج آقا مصطفى] مى خوانديم. وقتى خـدمـت ايـشان منظومه حاج ملا هادى سبزوارى را مى خوانديم, كاملا مـعـلـوم بود كه ايشان به مباحث سطح بالاترى در حد اسفار ملاصدرا هم تسلط دارد).4

علاقه به اهل بيت(ع)

حاج آقا مصطفى ارادت عملى و علاقه خاصى به اهل بيت عصمت(ع) داشت و بـه آنـان عشق مى ورزيد. يكى از دوستان در اين خصوص مى گويد: (ويـژگى ديگر حاج آقا مصطفى(ره), علاقه مندى شديد او به اهل بيت عـصـمـت و طـهارت(ع) بود. ايشان از وقتى وارد نجف شد; يعنى سال 1344هـ.ش تا سال 1356ه.ش كه به شهادت رسيدند, 13ـ12سال, هر سال 6 ـ 5 بـار در مـناسبت هاى زيارتى حضرت سيدالشهدا(ع) مثل زيارت عـرفـه, اربـعين, رجب و شعبان, عاشقانه در آن گرماى طاقت فرساى عـراق در تابستان و يا در سرماى سوزان كويرى نجف در زمستان, با پـاى پياده به كربلا مى رفت و مشاهده مى شد كه پاهاى ايشان تاول زده و از آن هـا خـون جـارى مـى شد, ولى باز آن را مى بست و به راه خود ادامه مى داد).5

يـكى از آشنايان او نيز مى گويد: (يكى از دوستان روحانى, ديوان كـامـل مـرحوم آيه الله كمپانى اصفهانى را به همراه داشت, شهيد حـاج آقـا مـصطفى در حين حركت ديوان را در دست مى گرفت و مرثيه هـاى آن را زمـزمـه مـى كرد و براى حضرت حسين بن على(ع) اشك مى ريخت.)6

او بـه حرم حضرت على بن ابى طالب بسيار علاقه داشت و به امام(ع) الـتجا پيدا مى كرد. بزرگى چنين مى گويد: (در حرم حضرت امير(ع) هم در اواخر عمر شريفش بود كه چندبار در رفتارش دقت كردم, ديدم در گـوشـه اى نشسته, عباى خود را جلوى صورتش كشيده و شانه هايش از شدت گريه تكان مى خورد.)7

در وصف ارادت و محبت شهيد سيد مصطفى همين بس كه كتاب تفسير خود را بـه حـضـرت سيدالشهدا اهدا كرد و چنين نگاشت: (روحى و ارواح الـعالمين لك الفداء يا ابا عبدالله ويا سيد الشهداء فيا رب ان كـان فيما اسطره و اضبطه حول الكتاب الالهى شىء لى يسمى بالجزاء والـثـواب, فـنـهـديـه اليه ونرجوا من حضرته التفضل على بقبوله والـمـنـه عـلـى الـمـفتاق المفتقر الى شفاعته بعدم رده, والله المستعان).

يـكـى از نـزديكان حاج آقا مصطفى مى گويد: (در ماه مبارك رمضان (چـنـد سـالى كه من در نجف بودم) ايشان نيمه هاى شب به حرم على بـن ابـى طـالـب(ع) مـى آمـدند و زيارت جامعه كبيره, زيارت هاى مـخـصوص و هزار بار سوره مباركه قدر را مى خواندند و تا سحر به تـهـجـد و مـناجات مشغول بودند. همه ساله در دهه سوم ماه مبارك رمـضـان در مسجد كوفه معتكف مى شدند و به عبادت و خواندن اذكار خاص مى پرداختند.)8

وى عـلاقه خاصى به حضرت زهرا(ع) داشت و هر سال سه شب مراسم روضه خـوانـى در منزل خود براى آن حضرت برگزار مى كرد و خود در كمال ادب جلوى در مى نشست و به شركت كنندگان خيرمقدم مى گفت.

عبادت

حـاج سـيـد مصطفى سعى مى كرد تا نماز را اول وقت بخواند. او به مـسـتـحـبـات مقيد بود و به تهجد و سحرخيزى و نماز شب اهميت مى داد. نـيـمـه هـاى شـب با خداى خود راز و نياز مى كرد و اشك مى ريـخت. يكى از رفقاى حاج سيد مصطفى مى گويد: (نزديك سحر خواستم بـيـرون بـروم كه ديدم ايشان با حالت عجيبى رو به قبله نشسته و تـكـيه داده است. بى صدا اشك مى ريخت).9 وى دائم الذكر بود. هر وقـت از درس و بـحـث و تـدريس فارغ مى شد ذكر مى گفت و با قرآن بسيار انس داشت.

برجستگى هاى اخلاقى

شـهـيد حاج آقا مصطفى ويژگى هاى اخلاقى زيادى داشت. او براى طلاب اسـتاد اخلاق خوبى بود و طلاب نيز به لحاظ خصوصيات اخلاقى و تواضع او بـسـيار به ايشان علاقه مند بودند. وى همواره در سلام پيش قدم بـود و هـمـيـشه سخن خود را با تبسم و گشاده رويى آغاز مى كرد. اگـرچـه ايشان در حوزه علميه نجف, خارج فقه و اصول را تدريس مى كـرد امـا بـا شاگردان ارتباطى صميمى داشت. يكى از شاگردانش در ايـن باره مى گويد: (البته ايشان سمت استادى را داشت, اما حساب مـعـلـم و شـاگردى در كار نبود و با شاگردان خود به منزله رفيق بود, تكبر نداشت).10

ايـشـان از بـيـش تـريـن مـحبوبيت در بين طلاب به ويژه طلاب جوان بـرخـوردار بود. بسيار متواضع بود, هرگز خود را بر ديگران مقدم نـمـى دانـسـت و در مجالس در پايين ترين مكان مى نشست. عصر پنج شـنـبـه هـا معمولا به قبرستان وادى السلام نجف مى رفت و ضمن دعا كـردن بـراى امـوات مـومنين به تهذيب نفس خود مى پرداخت. او از پـدر بـزرگـوارش آموخت كه اهل دنيا نباشد و دنيا و آن چه كه در آن هـسـت را بـه دنـيـاپرستان واگذار مى كرد و هيچ دل بستگى به مـاديـات نداشت. وى به عيادت بيماران مى رفت و هديه اى هم براى آنان مى برد.

ساده زيستى

آيه الله سيد مصطفى ساده مى پوشيد و ساده مى زيست. در گرماى 50 درجـه طـاقـت فـرسـاى نـجـف بارها او را ديدند كه با اتوبوس به كـاظـمين, سامرا و بغداد مسافرت مى كرد, با آن كه مى توانست با سوارى برود.

ايشان با آن كه از طرف امام(س) وكيل بود و پس از تبعيد امام(س) وجـوهـات مـردم در اخـتـيار او قرار داشت و از نظر شرعى نيز مى تـوانست به اندازه نياز خود بردارد, ليكن اين كار را نمى كرد و با كمال عسرت و تنگ دستى زندگى را مى گذرانيد.

شـب تـاريـك و بـيـم موج و گردابى چنين هايل

كجا دانند حال مـــا سبكباران ساحــل ها

ويژگى هاى علمى

زمـانـى كه حاج آقا مصطفى خمينى وارد حوزه علميه نجف شد, از يك سـو بـه طـور جدى به تدريس اشتغال داشت و از سوى ديگر به نگارش اهـمـيـت ويـژه مـى داد. در ايـن خصوص استاد بزرگوار جلال الدين آشـتيانى چنين مى گويد: (حاج آقا مصطفى پس از ورود به نجف, درس و بـحث و تحقيق و تاليف را جدى مى گيرد. منظومه, كفايه و مكاسب [را كـه از مـتون سطح عالى حوزه هاى علميه بود] تدريس مى كند و بـه نـگـارش اهـميت ويژه مى داد كه نتيجه آن 35 تا 36 اثر گران بـهاى علمى است كه در زمينه هاى گوناگون از ايشان به جاى مانده اسـت. در اصـول و عـرفـان آثـار بسيار خوبى دارد, و هم چنين بر اسـفـار تـعـلـيقاتى نگاشته است. نوشته هاى وى كه مبسوط و عالى اسـت, اگـر بـا تـحـقـيـق چاپ شود, بسيار مورد توجه قرار خواهد گرفت).11

حاج سيد مصطفى در نجف بنا به پيش نهاد بعضى از دوستان به تدريس خـارج پـرداخت. يكى از شاگردان امام مى گويد: (تصميم گرفتيم تا در كـنـار حضور در محفل درس فقه حضرت امام(س) از حاج آقا مصطفى درخـواست كنيم تا درس خارج اصول را در نجف براى طلاب و فضلا شروع كـنـنـد كـه اين درخواست مورد اجابت معظم له قرار گرفت و از آن تـاريخ تا پايان عمر شريف و پر بركت شان به مدت 10 سال يك دوره اصـول فـقه را با سبك تحقيقى نوين تدريس فرمودند كه درخشش علمى ايشان بيش تر روشن گرديد).12

درس خـارج ايـشـان روز بـه روز رونـق بـيش ترى مى گرفت. يكى از دوسـتان در اين خصوص مى گويد: (وقتى من كفايه را خواندم, دنبال ايـن بـودم كـه در درس خارج چه كسى شركت كنم. برخى استادان كهن را مـعـرفـى مـى كـردند, برخى هم جوان ترها را; ولى با حاج آقا مـجـتـهـد تـهرانى مشورت كردم, گفت: حتما به درس حاج آقا مصطفى برو).13

بـسـيـارى از فضلا درس خارج ايشان را به لحاظ شيوه تدريس و بيان شـيـواى او بر ساير درس ها ترجيح مى دادند. يكى از شاگردانش مى گـويد: (من در جلسات برخى از آقايان در نجف شركت كرده بودم ولى وقـتـى درس آن هـا را بـا درس ايشان مقايسه مى كردم, درس ايشان بسيار عالى تر بود).14

شـهـيـد سيد مصطفى بر مسائل فقه و اصول, كلام و فلسفه كاملا مسلط بـود بـلـكـه در هر يك از موضوعات علوم منقول و معقول صاحب نظر بـود. آيـه الله هاشمى رفسنجانى در اين باره مى گويد: (حرف هاى مـا عـمـدتا درباره مبارزه و مسائل سياسى بود, اما گاهى كه حرف پـيش مى آمد و مباحث فقهى, كلامى و مانند آن ها مطرح مى شد, حاج آقـا مـصـطفى مبانى را كاملا در دست دارد و براساس آن ها نظريات فـقهى و عقيدتى مطرح مى كند. بر بحث هاى اجتماعى هم مسلط بود و براساس آن ها موضع مى گرفت و مستدل صحبت مى كرد).15

از آن جـايـى كـه حـاج آقا مصطفى به مباحث علمى اهميت زيادى مى داد, هـر فـرصتى را مغتنم مى شمرد و از آن براى طرح مسائل علمى اسـتـفـاده مى كرد, زيرا هميشه در انديشه ارتقاى سطح علمى خود, دوسـتـان و ياران امام بود. سيد حسين خمينى فرزند ايشان در اين بـاره مـى گـويـد: (هميشه هرجا كه بود, سعى مى كرد تا مسئله اى [عـلـمـى] را مـطرح كند و همين موجب رشد و تحرك اطرافيان هم مى گـرديـد; مـثـلا در سـفرهايى كه پياده به كربلا مى رفت[ و] افراد اوقـات فـراغت زيادى داشتند, ايشان هر كجا مناسب مى ديد مباحثى عـلـمـى مطرح مى كرد و نظر افراد را هم جويا مى شد. طلاب و فضلاى زيـادى كـه در سـفـرها با ايشان بودند, هر كدام نظرى مى دادند; هـمـين موجب مى شد افراد رشد كنند. معمولا در نجف, در بيوت علما و بـيـرونـى هـاى مشايخ, هميشه مباحث علمى و ادبى مطرح مى شد و مـورد نـقـض و ابرام قرار مى گرفت. در نتيجه, يادگيرى منحصر به مـجلس درس و كلاس نمى شد; مباحثه بود كه در كنار تفريح انجام مى گـرفـت. چـه بـسا در نجف افرادى بودند كه به صورت كلاسيك در درس شـركت نمى كردند, اما با حضور خود در اين مجالس, مراتبى از علم را بـه دسـت مى آوردند و چيزهايى مى آموختند. بدين لحاظ بسيارى از كسبه نجف اهل علم بودند و مسائل علمى را مى دانستند.

وقتى ايشان وارد بيرونى بيت امام(س) مى شد, مجلس تغيير مى كرد. مـجلسى كه تا پيش از آن حرف هاى ابتدايى و پيش پا افتاده در آن مـطرح بود, پس از حضور ايشان, در آن مباحث تاريخى, ادبى و علمى مـطـرح مى گشت. افرادى هم كه در آن جا حضور داشتند خود به خود, بـه ايـن مـبـاحـث جذب مى شدند و مجلس, مجلس علم مى شد. اين از خـصـوصـيـات بارز ايشان بود كه با حضورش, به مجالس رنگ علمى مى داد. گـاهـى شـب ها خود امام(س) هم در بيرونى بيت, در اين مجلس شركت مى كردند و مطالبى مى فرمودند.)16

مـرحوم حاج آقا مصطفى ميدان دار عرصه نقد اصولى و فقهى و فلسفى بود. او با نقادى به ساحل هاى ناشناخته مباحث راه مى يافت و به دانـش, روحـى شـاداب و بـانشاط مى بخشيد. حتى جلسه درس امام با اشـكـالات متعدد ايشان رونق خاصى داشت; آرا و نظريه هاى پدرش را نقد مى كرد, اما آن استاد بزرگ (امام خمينى) نقدى بر نقد او مى زد و پـاسـخـى محكم مى داد. اين سنت حسنه و روش تدريس حوزه هاى علميه بود.

آثار علمى

حاج آقا مصطفى در بسيارى از ابواب فقه داراى مبناى محكمى بود و در زمـينه هاى مختلف فقهى مباحثى را به رشته تحرير درآورد و ده سـال خـارج اصـول را تـدريس كرد. اكنون بخشى از آن نوشته ها با تـلاش و كوشش موسسه تنظيم و نشر آثار حضرت امام(ره) به زيور طبع آراسته شده است. آثار علمى آن استاد برجسته عبارت اند از:

1ـ تفسير القرآن الكريم (5 جلد)

2ـ تحريرات فى الاصول (8 جلد)

3ـ مستندات تحريرالوسيله (2جلد)

4ـ كتاب البيع (2 جلد)

5 ـ كتاب الصوم (2جلد)

6 ـ كتاب الخيارات (1جلد)

7ـ كتاب الطهارت (2جلد)

8 ـ الخلل فى الصلاه (1جلد)

9ـ تحرير العروه الوثقى (1جلد)

10ـ ولايت الفقيه (1جلد)

11ـ واجبات فى الصلاه (1جلد)

12ـ التعليقات على الحكمه المتعاليه (2جلد)

بـا عنايت به سطح علمى عالى حاج آقا مصطفى, امام فقط دوبار اسم ايـشـان را مـطـرح فـرمـود: يك بار پس از شهادت آن عزيز بود كه فـرمـود: (مـصـطفى اميد آينده اسلام بود) و يك بار نيز در اولين روز شـروع درسـشـان بـعـد از واقـعه شهادت, آن هم بسيار گذرا و كـوتـاه; امـام(ره) در اين روز از افرادى كه به ايشان تسليت مى گـفـتند و يا به ديدارشان آمده بودند تشكر كرد و پيرامون لطف و رحـمـت خـداونـد مطالبى فرمودند و به اين جلسه اشاره داشتند كه (بـسـيـارى از الـطاف الهى را ما متوجه نمى شويم; خداوند الطاف خـفيه اى دارد و الطاف جليله اى و چه بسا اين اتفاقات از الطاف خـفيه اى بوده باشد كه الآن متوجه نمى شويم, ولى در واقع لطف و مـرحمت الهى باشد). واقعا همان طور كه امام راحل فرمودند شهادت حـاج آقـا مـصـطـفى از الطاف خفيه الهى بود, زيرا اربعين شهادت ايـشـان, قـيـام طـلاب حوزه علميه قم را شكل داد و خون آن شهيد, نـهـال انـقـلاب را آبيارى كرد و حركت عظيم طلاب و روحانيون حوزه عـلـمـيـه قـم را سرعت بخشيد. اربعين شهادت طلاب و مردم قم غيرت ديـنـى مردم غيور تبريز را به حركت واداشت و اربعين شهادت مردم شهيد پرور تبريز نيز ساير استان ها را هم چون موجى بزرگ به راه انداخت.

ارتباط با جوانان

حـاج آقـا مـصطفى به طلاب و دانشجويان جوان بسيار علاقه داشت. وى خـوب مـى دانـست كه جوانان سرمايه هاى كشور هستند و آينده كشور بـه دسـت آنـان است, بنابر اين سعى داشت ارتباط خود را با آنان حـفـظـ كـنـد. او چـون در ميان حوزه بود, به آسانى با طلاب جوان ارتـبـاطـ بـرقـرار مى كرد; ولى اين امر در رابطه با دانشجويان بـسـيـار سخت بود, زيرا از يك سو در قم دانشگاه و موسسات آموزش عـالـى وجـود نداشت و از سوى ديگر رژيم شاه براى دانشجويانى كه بـا روحـانـيـون ارتباط داشتند بسيار سخت مى گرفت; ولى حاج آقا مـصـطفى با نامه و پيام هاى شفاهى و يا ملاقات هاى حضورى ارتباط با آنان را برقرار مى كرد, حتى در خارج از مرزها نيز سعى بر آن داشـت تـا بـا دانـشجويان و نسل جوان ايران مرتبط باشد. يكى از شـخصيت ها درباره ارتباط او با جوانان چنين مى گويد: (آيه الله شـهيد چه در تبعيدگاه تركيه و چه در نجف اشرف كوشش فراوان داشت كـه بـا نـسـل جوان ايرانى در خارج كشور به وسيله نامه و... در ارتـباط باشد. در بورساى تركيه در هنگام قدم زدن با يك دانشجوى ايـرانـى روبـرو شـده بود و بى درنگ به وسيله او پيامى خطاب به دانـشـجـويـان نوشته بود. در نجف اشرف نيز پيوسته با دانشجويان فارسى زبان مـقـيم خارج مكاتبه مى كرد و به آنان رهنمود مى داد.

در يكى از نـامه هاى خود به دانشجويان, تشكيل حكــومت اسلامــى در ايران را نويد داد.)18

انديشه سياسى

حـاج آقـا مـصطفى همان طور كه در مباحث فقه داراى مبنا بود, در مـبـاحـث سياسى نيز داراى مبنايى قوى بود. او براساس شناختى كه از اسـلام داشـت مـبارزه را آغاز كرد و در آن راه به شهادت نايل آمـد. مـا در ايـن جـا بـه مـبناى مبارزه سياسى ايشان اشاره مى كنيم.

1ـ اسلام, دين كامل:

اسلام دينى است جامع; هم چنان كه براى معنويت داراى برنامه هايى اسـت, بـراى بـهـسازى مادى و رفع نابسامانى هاى فردى و اجتماعى آدمـيـان نـيـز بـرنامه دارد. شهيد سيد مصطفى معتقد بود: (اسلام بـراى هـمـه مـراحـل زندگى انسان برنامه دارد و هيچ يك از امور فـردى و اجـتماعى از كوچك و بزرگ را فروگذار نكرده است... اسلام برخلاف مكتب هاى رايج جهان, يك بعدى[ نيست] و همه مسائل معنوى و مادى مورد نياز بشر را در خود نهفته دارد).19

او سـياست را هم چون شهيد مدرس عين ديانت و ديانت را عين سياست مى دانست.

2ـ امر به معروف و نهى از منكر:

شـهـيـد سيد مصطفى خمينى با احساس وظيفه امر به معروف و نهى از مـنكر, مبارزه سياسى خود را آغاز كرد. او قانون شريعت را رو به تـعـطيلى و منكر را در حال توسعه مى ديد. در آن روز, دين ستيزى محور وظايف نظام طاغوت بود و توسعه فساد اجتماعى از برنامه هاى كـلان آن رژيـم به شمار مى رفت. مصداق بارز آن كشف حجاب, مصونيت سـيـاسى آمريكايى ها تحت عنوان كاپيتولاسيون و تصويب لايحه انجمن هـاى ايـالتى و ولايتى بود. وى دليل دخالت در امر سياست را چنين بيان مى كند: (دخالت از باب امر به معروف و نهى از منكر است كه از اصـول اصـلـيه, و منكر آن, كافر و ترك كننده آن, گناه كبيره انجام داده است).20

3ـ نجات مسلمانان از حكومت طاغوت:

از جـمله انگيزه هاى مبارزه سياسى شهيد حاج آقا مصطفى خمينى را رهايى مسلمين از يوغ و سلطه حكومت طاغوت و به عبارت ديگر حكومت بـيـگانگان مى توان بيان كرد. وى شاهد ظلم و بى عدالتى و تبعيض در نظام بود و مى ديد هر روز سلطه بيگانگان بر مسلمانان بيش تر مـى شـود و ذخـاير و اموال اين مردم را به يغما مى برند, بنابر ايـن بـر خـود لازم ديـد تـا به امور مسلمين اهتمام ورزد. او نه تـنـهـا خود به ميدان مبارزه براى نجات مردم مسلمان ايران آمد, بـلكه ديگران را به اين امر تشويق مى كرد تا مسلمانان حقيقى از مسلمان نماها مشخص گردند.

4ـ اصل نه شرقى و نه غربى:

از اصـول انديشه سياسى حاج آقا مصطفى, سياست نه شرقى و نه غربى بـود. دقيقا همان سياست حضرت امام(ره) كه دو بلوك شرق و غرب را عـامل بدبختى ملت ها مى دانست, و اين اصول برگرفته از اسلام ناب مـحمدى بود. او در انديشه سياسى خود به اسلام مى انديشيد, برخلاف بـسـيارى از سياست مداران و انديشمندان سياسى كه براى رسيدن به هـدف استفاده از هر ساز و كارى را مجاز مى دانند. بنابر اين او در راه مـبـارزه بـه كسانى كه به اسلام ناب محمدى وفادار بودند, دسـت وحدت و اخوت مى داد و ديگران را نامحرم مى دانست و دست رد بـه سينه نامحرمان مى زد و در اين راستا ليبرال ها را خودى نمى دانـست. يكى از دوستانش مى گويد: (يك بار قطب زاده به نجف آمده و سـاك خود را در خانه حاج آقا مصطفى گذاشته بود. وقتى حاج آقا مـصـطـفـى آمـده بود, پرسيده بود اين ساك مال چه كسى است؟ گفته بـودند: مال قطب زاده است. به مشهدى حسين (خادم بيت امام) گفته بـود زود اين را ببر به بيرونى بيت امام كه اين جا نباشد و فكر نكند كه بايد به اين جا بيايد).21

حاج آقا مصطفى نه تنها با ليبرال هاى غرب پرست مخالف بود, بلكه بـا مـاركـسيست ها نيز مخالف بود. (ايشان از دو جناح, كه در صف مـبارزه نيز بودند, سخت احساس خطر مى كرد و بر آن ها مى تازيد: يكى جناح ليبرال ها و ديگرى جناح كمونيست ها).22

5 ـ ضرورت تشكيل حكومت دينى:

تـشكيل حكومت اسلامى يكى از دغدغه هاى حاج آقا مصطفى خمينى بود, زيرا او به خوبى مى دانست كه دست يازيدن به قوانين و آرمان هاى بـلند اسلامى جز با تشكيل حكومت اسلامى امكان پذير نيست و فقط در سـايه حكومت دينى مى توان حدود الهى را جارى كرد و احكام عبادت را بـه پـا داشت و قوانين معاملات را اجرا كرد و شعائر اسلامى را تعظيم داشت. يكى از دوستانش در اين خصوص مى گويد: (او هميشه از حـكـومـت اسلامى صحبت مى كرد و هميشه ايجاد حكومت اسلامى را مورد تجزيه و تحليل قرار مى داد.)23

حيات سياسى

شـهـيد سيد مصطفى اگرچه بعد از دست گيرى و تبعيد امام به تركيه مـبارزه جدى خود را آغاز كرد, اما او از ابتداى نهضت امام بدون سـر و صـدا در ايـن راه قـدم گـذارد و حتى پيش از آن با انديشه سـيـاسـى فدائيان اسلام و رهبران آن آشنا بود و با آنان دوستى و هـم فـكـرى داشـت. حـاج آقا مصطفى داراى انديشه سياسى بود و با دسـتـورهـاى سـيـاسـى اسـلام آشنايى ژرف داشت. وى همواره در حال كـنـدوكـاو مطالعه كارنامه نهضت هاى ضد استعمارى بود و از شيوه هـاى سـيـاسـى ديگران تجربه مى اندوخت. در اين خصوص به مبارزان سـفـارش مـى كـرد تـا بـا بـهـره گيرى از سرگذشت سياسى اجتماعى مـسلمانان و دست آوردهاى نهضت هاى آزادى بخش, بر توان مبارزاتى خود بيافزايند و راه كارهاى جديد مبارزاتى را به كار گيرند.

پـس از جـريـان 13 آبـان و تـبعيد امام, مسئوليت حاج آقا مصطفى سـنـگين تر شد. از اين رو با كوششى فراوان براى مبارزه كمر همت خـود را جـدى تـر بست و وارد كارزار شد. در آن زمان كه رژيم با تـبـعيد امام قصد داشت در منزل امام را ببندد تا انقلاب از حركت بـاز ايـسـتد, حاج آقا مصطفى با باز نگه داشتن منزل امام, حركت انـقلاب را هدايت كرد. يكى از دوستانش در اين خصوص مى گويد: نقش حـاج آقا مصطفى موقعى آشكارتر شد كه امام را بازداشت كردند. با دسـت گـيـرى ايـشان, تصور همه اين بود كه بيت ايشان هم بسته مى شـود و ايـن طبيعى هم به نظر مى رسيد, دست كم شرايطش فراهم شده بـود. بـسـيـار نـگـران بوديم كه اگر بيت امام بسته شود, كانون مـبـارزات از بـيـن مى رود. از كارهاى بسيار خوب حاج آقا مصطفى بـاز نگه داشتن بيت امام بود كه روزها بسيار خطرناك مى نمود... خـطـر جـدى بـود امـا حاج آقا مصطفى با شجاعت, بيت امام را نگه داشـت و رفت و آمدها را حفظ كرد. كسانى كه با آن روزهاى مبارزه آشنا هستند مى دانند كه اين كار بسيار سرنوشت ساز بود.

هـمـسـر امـام(ره) نيز در اين باره مى گويد: (بعد از تبعيد آقا [امـام] بـه تـركـيه, مصطفى جواب گوى مردم و اجتماعات بود و به فـعـالـيـت ادامه داد. به همين جهت او را هم گرفتند و به زندان بـردنـد. دو مـاه در زنـدان بـود و بـعـد از دو ماه او را آزاد كـردند, چون عقيده ساواك اين بود كه ديگر مردم متفرق شده اند و حـوادث را از يـاد بـرده اند. مصطفى تا آزاد شد به قم آمد و به صـحن[ حرم حضرت معصومه(ع] (رفت, و آن جا جمعيت جمع شد و با سلام و صـلـوات او را بـه خانه آوردند, دو يا سه روز هم در منزل بود ولـى وقتى ديدند كه مردم قم هنوز آرام نشده اند ريختند و او را هم گرفتند و به تركيه تبعيد كردند.24

مبارزه عملى

مـبارزات حاج آقا مصطفى و مردم ادامه داشت تا اين كه بالاخره در سـپيده دم روز 13 آبان ماه 1343 شهر قم به اشغال نظاميان دژخيم شاه درآمد و آنان صحن مطهر حضرت معصومه(ع) و منزل علما و شخصيت هـاى روحانى را به محاصره خود درآوردند و امام را دست گير و به تـهـران و از آن جـا به تركيه تبعيد كردند. مردم قم در حالى كه اشـك مـى ريختند, به منزل امام رفته, جمعيت زيادى در آن جا گرد آمـدنـد و عليه رژيم شاه شعار مى دادند. حاج آقا مصطفى از منزل خـارج شـد و بـه مـيان مردم رفت و با آن جمعيت به طرف صحن مطهر حـضـرت مـعـصومه(ع) حركت كردند. از چهارراه بيمارستان و خيابان ارم گـذشته وارد صحن مطهر آن حضرت شدند. از بلندگوهاى حرم شعار عـلـيه رژيم داده مى شد. اين صدا در جاهاى مختلف شهر قم پخش مى شـد. از آن طرف هم پيام علماى قم, مردم را به طرف حرم مطهر فرا مـى خـوانـد كـه در آن خواستار آزادى بى قيد و شرط و فورى امام شـدند و از مردم خواسته شد كه پايدارى و استقامت كنند و مبارزه را ادامه دهند. حـاج آقـا مـصـطفى به قصد گفت وگو با علماى طراز اول قم به طرف مـنـزل آنان حركت كرد و عده اى از روحانيون و مردم قم ايشان را هم راهى مى كردند. ايشان وارد منزل آيه الله نجفى شد كه بعد از دقـايقى با يورش نظاميان شاه به منزل آيه الله نجفى, وى را دست گـيـر و راهـى تهران (زندان قزل قلعه) كردند. حاج آقا مصطفى پس از پـنـجـاه و شش روز زندانى بودن, روز سه شنبه 24 شعبان مطابق بـا 8 دى ماه از زندان آزاد و عازم قم شد. وى پس از ورود به قم ابـتدا به زيارت آستانه مقدسه مشرف شد. هزاران نفر از روحانيون و مـردم قـم در حرم مطهر از ايشان استقبال كردند و دور او حلقه زدنـد و با شعارهاى انقلابى و كوبنده وفادارى خودشان را به امام خـمـيـنـى و مـصطفى خمينى اعلام داشتند و او را تا منزل هم راهى كردند.

تبعيد حاج آقا مصطفى به تركيه

حاج آقا مصطفى كه مى دانست رفتن ايشان به تركيه طبق خواست رژيم اسـت, بـا رفـتـن به آن جا مخالفت كرد; اما در روز 20 شعبان 84 عـده اى از مـامـوران شـاه بـه هـمراه رئيس ساواك قم در ساعت 2 بـعدازظهر به خانه امام يورش بردند و حاج آقا مصطفى را دست گير و بى درنگ روانه تهران و از آن جا به تركيه تبعيد كردند.

تبعيد امام و حاج آقا مصطفى از تركيه به عراق

از آن جـايـى كـه دولت تركيه تحت فشار دولت هاى خارجى بود و با دولـت ايـران تـوافـق كرده بود كه فقط يك سال امام را در تركيه نـگه دارد, پس از اتمام مدت مذكور از تمديد آن سرباز زد. بنابر ايـن رژيـم ايـران بـر آن شـد تـا امـام را به عراق تبعيد كند. سـرانجام روز سه شنبه 13 مهرماه 1344 هواپيماى حامل امام و حاج آقـا مـصـطفى كه مسافر ديگرى نداشت, از فرودگاه تركيه برخاست و سـاعـت 2 بـعـدازظـهر همان روز در فرودگاه بين المللى بغداد به زمين نشست.

حاج آقا مصطفى مى گويد: (در فرودگاه بغداد امام سر كرايه تاكسى چـونه مى زد و سوار نمى شد, به شوخى به او گفتم: تا ماموران سر نـرسـيـده انـد و مـا را دسـت گير نكرده اند بيا درريم و او را وادار كردم كه سوار شود.25

حاج آقا مصطفى از اين تاريخ تا زمان شهادت همواره در كنار امام و در نـجـف بـود و هر روز كه از اقامت آنان در نجف مى گذشت, بر شـوكت و ابهت و هم چنين ارزش علمى و اجتماعى آنان افزوده مى شد و مـردم ايـران آنان را بيش تر و بهتر مى شناختند و مبارزه جدى تر مى شد.

او مـهـم تـرين وظيفه خود را در حفظ امام مى دانست و همواره مى كـوشـيـد تـا پـدرش را در مـقابل دشمنى ها و توطئه هاى گوناگون داخـلـى و خـارجى حفظ كند. ايشان در مدت حضورش در نجف با كانون هـا و گـروه هـاى مبارز داخلى و خارجى ارتباط داشت و رابط آنان بـا امام بود. وى در اين راستا وظيفه خود را به نحو احسن انجام داد.

طرح ترور

بـا تـوجـه بـه قدرت علمى حاج آقا مصطفى و انديشه سياسى و توان تـحليل بالا, رژيم به اين باور رسيده بود كه ايشان در حضرت امام نـقش و تاثير فراوانى دارد و تا هنگامى كه فرزند امام كه ساواك او را خـمـيـنـى دوم مى ناميد, زنده است, شكست امام امكان پذير نـيست. يكى از نزديكان ايشان مى گويد: (رژيم تصور مى كرد مصطفى امـام را تـشويق و تحريك مى[كند, بنابر اين] اگر او را از امام بـگـيـرد, امام كه پير است, ديگر حوصله و توان نهضت ندارد و از طـرف ديگر ترور امام مشكلات زيادى براى رژيم فراهم مى ساخت; لذا بـه فـكـر ترور آقا مصطفى افتاده, طرح ترور از اين زمان قوت مى گيرد).26

ايـن تـحـلـيل بسيارى از نيروهاى امنيتى و اطلاعاتى رژيم شاه در عـراق بـود. اين ماموران با خيال خام خود اميدوار بودند با اين تـرور مـسـئـله به پايان مى رسد و پرونده انقلاب اسلامى به رهبرى امام خمينى براى هميشه بسته خواهد شد.

آيه الله هاشمى رفسنجانى مى گويد: (شايد برخى از ماموران آن ها در عـراق, چـنين تحليل هايى كرده بودند و اميد داشتند كه پس از شـهـادت ايـشـان, بـه دليل مشكلاتى كه امام را احاطه خواهد كرد, ايـشـان تـوان ادامـه راه را از دست بدهد. به خصوص كه تحمل داغ جـوانى مثل حاج آقا مصطفى براى ايشان آسان نيست, آن هم با وجود سـن بـالا, غـربت از وطن و محاصره دشمنان. ساواكى ها ديده بودند كـه پـس از تـبـعيد امام, حاج آقا مصطفى بيت ايشان را باز نگاه داشـت. لذا ايشان را تبعيد كردند, اما ديدند ايشان در تبعيد هم مـشعل انقلاب را روشن نگه داشت. نقش فعال ايشان را در نهضت ديده بـودنـد و چـنـين فكر مى كردند. ولى برخلاف آن چه آن ها تصور مى كـردنـد شـهـادت حاج آقا مصطفى موجب رشد و تداوم مبارزه شد, در حالى كه ساواكى ها هرگز چنين احتمالى نمى دادند).27

نحوه شهادت

سـرانـجـام غـروب عـمر چراغ روشنى بخش و پيش برنده نهضت به دست فـاسقان خون خوار و پليديان زمان آغازيدن گرفت و غافلان درمانده از خـروش و فـريـاد عـدالـت خواهانه مردم در توطئه اى خائنانه, بـزرگى را از صف مبارزان انقلاب جدا كردند و گل هاى زيباى وجودش را پـرپـر كـردند. حجه الاسلام دعائى نحوه شهادت حاج آقا مصطفى را چـنـين بيان مى كند: (آن روز صبح, من براى تهيه نان بيرون رفته بـودم. هـنـوز آفـتاب نزده بود, ديدم (ننه صغرى) كه بسيار مورد احـتـرام ما بود, فرياد مى كشد و پاى برهنه مى دود و به سرش مى زنـد. من از ديدن اين صحنه بسيار متاثر شدم. پيرزن مى گفت: خاك بر سرم شد, آقا بدو. من فوق العاده وحشت زده شدم و به ذهنم چيز ديـگـرى آمـد. گفتم: چى شده؟ گفت: آقا مصطفى مريض است. سراسيمه رفتم ديدم كه آن مرحوم پشت سجاده شان دراز كشيده اند.

ابـتدا بسيار تلاش كردم با پزشكان بيمارستان نجف تماس بگيرم ولى ايـن توفيق را نداشتم, بلافاصله خود را به بيمارستان رساندم; آن هـا آن قـدر آمـادگى نداشتند كه يك آمبولانس بفرستند, اين لحظات بـراى مـن بـسـيـار سخت مى گذشت. آن جا تصميم گرفتم اين خبر را بـدون ايـن كـه ايجاد وحشت و نگرانى كند به منزل امام برسانم ـ ايـن طـور خبرها را بايد خيلى حساب شده و به اصطلاح با ظرافت به بـسـتگان رساند ـ طلبه اى آن جا بود, به او گفتم: به منزل امام مـى روى و فـقـط احمدآقا را خبر مى كنى و مى گويى خيلى فورى به مـنزل اخوى سر بزند. آن طلبه هم رفت و احمد آقا را صدا زد و ما مـوفـق شـديم با يك تاكسى كه به زحمت مى توانست به كوچه بيايد, ايـشـان را بـه بـيمارستانى منتقل كنيم. متاسفانه در بيمارستان پـزشـك كشيك پس از معاينات اوليه تشخيص داد ايشان از دنيا رفته اند.

بـا عـلائـمى كه روى پوست بدن وجود داشت, مشخص بود كه مرگ طبيعى نـبـوده است و ناشى از مسموميت مى باشد. در خارج از بيمارستانى كه حاج آقا مصطفى(ره) را به آن جا انتقال داديم, يك ماشين نمره تـهـران بـود كـه پس از شنيدن خبر مرگ ايشان به طرف بغداد حركت كـرد. در هـمـان لـحـظـات اوليه كه امام از مرگ فرزند آگاه شده بـودنـد, يـك روحانى نماى وابسته به دربار كه بارها به حاج آقا مـصـطـفـى(ره) اهـانت كرده بود, سعى مى كرد خودش را به امام(س) بـرسـانـد و آن حـالات اولـيـه امـام(س) پس از شنيدن خبر درگذشت فـرزنـدشـان را مشاهده كند. كسى نتوانست اشك امام(س) را در مرگ فـرزندشان ببيند و امام(س) مثل كوه استوار مقاومت كردند و نشان دادنـد مـسـئـله فرزند و دل بستگى هاى مادى و عاطفى به هيچ وجه نـمـى تواند در مسير هدف ايشان اثر بگذارد و اين واكنش امام(س) دشـمـن را نـاكـام كـرد و خون ايشان كه به ناحق ريخته شد, درخت انقلاب ايران را آبيارى كرد و منشا اين همه حركت شد.)28

احـمـدآقا مى گويد: در بيمارستان حضور داشتم, بعد از معاينه دكـتـر در بـيـمـارستان و خبر فوت ايشان, به خانه برگشتم و نمى دانـسـتم كه به امام(س) چه بگويم ولى مى بايست طورى قضيه را به امـام مـى گـفـتـم. به قسمت بيرونى بيت امام(س) جايى كه مراجعه كـنندگان عمومى مى آمدند, رفتم و دو نفر را خدمت ايشان فرستادم كـه بـگـويـند حال حاج آقا مصطفى(ره) بد شده است و ايشان را به بـيـمـارسـتـان برده اند. بعد از چند لحظه, امام گفتند: بگوييد احـمـد بـيـايـد مـن خـدمت ايشان رفتم و گفتند: من مى خواهم به بـيمارستان بروم و مصطفى را ببينم. با ناراحتى زياد بيرون آمدم و بـه آقـاى رضـوانـى (كـه الآن در شـوراى نگهبان است) گفتم كه ايـشـان چـنـيـن مطلبى گفته اند, خوب است به ايشان بگوييم دكتر مـلاقـات بـا حـاج آقـا مصطفى را ممنوع كرده است كه حتى المقدور امـام دير از جريان مطلع شوند. قرار شد اين طور مطلب را بگويند در حـالـى كـه آن ها هم از طرح اين قضيه وحشت داشتند. امام مرا صـدا زد و گفت: احمد! من به خدمت ايشان رفتم, گفتند: مصطفى فوت كـرده؟ مـن هـم بـسـيـار ناراحت شدم و در حال گريه چيزى نگفتم.

ايـشـان هـمـان طـور كـه نشسته بود و دست هايشان روى زانو قرار داشت, چند بار انگشتانشان را تـكان دادند و سه بار گفتند: انا لله و انا اليه راجعون. تـنـها عكس العمل شان همين بود, هيچ واكنش ديگرى نشان ندادند و بلافاصله آمدن افراد براى تسليت امام شروع شد.29 امام(ره) در حاشيه مفاتيح الجنان با سوز دل تحرير فرمود:

بسمه تعالى

انا لله و انا اليه راجعون

در روز يكشنبه نهم ذى القعده الحرام 1397 مصطفى خمينى, نور بصرم و مـهـجـه قـلبم دار فانى را وداع كرد و به جوار رحمت حق تعالى رهسپار شد.

اللهم ارحمه واغفر له واسكنه الجنه بحق اوليائك الطاهرين عليهم الصلوه والسلام.30

بـيـش از دو ماه و اندى از شهادت او نگذشته بود كه جوشش خون او در قـم بـه جـريـان افـتـاد و شـهر خون و قيام را در 19 دى ماه 1356هـ.ش گـلگون ساخت. در اربعين شهداى قم, خون پاك آن شهيد كه بـا خون شهداى قم آميخته شده بود, آذربايجان را فرا گرفت و شهر تـبريز را لاله گون كرد و به تدريج اربعين هايى به دنبال آورد و هـمـه ايـران را فرا گرفت و به سوى كاخ ها پيش تاخت و كاخ ها و كـاخ نشينان را در كام خود فرو برد و پيروزى انقلاب اسلامى را به ارمغان آورد.

مراسم تشييع و تدفين

نـماز را آيه الله خوئى بر بدن شهيد حاج آقا مصطفى خمينى اقامه كـرد و پـس از تشييع مفصل و باشكوه كه بسيارى از ايرانى ها نيز شـركـت داشـتند, پيكر مطهرش را در حرم امام على(ع) در كنار قبر آيه الله كمپانى اصفهانى به خاك سپردند.

در آن نفس كه بميرم در آرزوى تو باشم

بدان اميد دهم جان كه خاك كوى تو باشم

به وقت صبح قيامت كه سر ز خاك برآرم

به گفت و گوى تو خيزم به جست وجوى تو باشم

به مجمعى كه درآيند شاهدان دو عالم

نظر به سوى تو دارم غلام روى تو باشم

حديث روضه نگويم گل بهشت نبويم

جمال حور نجويم دوان به سوى تو باشم

پى نوشت ها:

1ـ آيه الله ميرزا حسن بجنوردى از شاگردان برجسته مرحوم نائينى و آقا ضياء بود.

2ـ يـادهـا و يـادمـان ها از آيه الله سيد مصطفى خمينى, تهيه و تنظيم از كميته علمى كنگره (موسسه چاپ و نشر عروج) ج1, ص77.

3ـ روزنامه جمهورى اسلامى, سال 1371.

4ـ يادها و يادمان ها, همان, ص75.

5ـ همان, ص150.

6 ـ همان, ج2, ص226.

7ـ همان, ص253.

8 ـ همان, ج1, ص151.

9ـ همان, ج2, ص252.

10ـ همان, ج1, ص80.

11ـ همان, ج2, ص100.

12ـ همان, ج1, ص137.

13ـ همان, ص266.

14ـ همان, ص224.

15ـ همان, ج2, ص30.

16ـ همان, ص85 و86.

17ـ همان, ج1, ص206.

18ـ الاسلام والحكومه, تصحيح سجادى, چاپ ارشاد اسلامى.

19ـ مجله 15 خرداد, شماره 4, ص20.

20ـ يادها و يادمان ها, همان, ص223.

21ـ مجله پيام انقلاب, شماره 18, ص46.

22ـ روزنامه كيهان, 59/8/1, ص10.

23ـ يادها و يادمان ها, همان, ص32.

24ـ نهضت امام خمينى, سيد حميد روحانى, ج2, ص117.

25ـ يادها و يادمان ها, همان, ص158.

26ـ همان, ج2, ص31 و32.

27ـ همان, ج1, ص194 و195.

28ـ همان, ص52 و53.

29ـ همان, ص145.